

کابینه رزم آرا وضعیتش خوب است، تا قرارداد نفت چه شود. شاه با ملک منصور زیاد اظهار محبت کرده است. بعد در ضمن صحبت فرموده است: من به شما چه بدی کرده‌ام که از من گله دارید؟ ملک منصور جواب داده است: چون زیاد اظهار محبت فرموده‌اید و اولین جلسه هم هست، نمی‌خواهم عرایضی بکنم وقتی ناصر آمد، عرض می‌کند. ساعت یازده هم قونسول انگلیس آمد برای دیدنی. بعد اظهار داشت میل دارم بیایم فراشیند و سینما هم بیاورم. قرار شد ده روز دیگر بیاید. ملک منصور در ضمن صحبت اظهار داشت در میهمانی بودیم، سید ضیاء الدین هم بود، زیاد مهربانی کرد و در ضمن اظهار داشت تمام تقصیر خسروخان است که رفت ناصر را تحریک کرد بر ضد من قیام کرد. (از من سؤال کردند من جواب دادم از بس با انگلیسیها بد بودم و سید را هم نوکر می‌دانستم مخالفت کردم، مربوط به هیچ چیز نبود). بعد در همان مجلس دکتر علوی وکیل مجلس آمده بود نزد سید ضیاء که شما به سرتیب زاده وکیل تبریز بگوئید به قرارداد نفت رأی بدهد. سید جواب داده است تا چشم ارباب‌هایت (انگلیسیها) کور شود، مردم با نفت مخالف نیستند با خاندان پهلوی مخالف هستند و چون شما انگلیسیها حامی آنها هستید مردم مخالفت می‌کنند. از این صحبتها در طهران زیاد بوده است.

بکشنبه بیست و هشتم آبان ماه: در شهر مشغول پذیرائی بودم. تلگرافی از خسروخان آمد که دستور دادند انتخابات آبان ماه شروع شود.

دوشنبه بیست و نهم آبان ماه: صبح زود به اتفاق محمد حسین خان رفتم خدمت آقای گلشایان استاندار، ایشان هم اظهار کردند تلگرافی از نخست وزیر آمده است برای انتخابات آبان ماه. جواب دادم باید وزیر کشور به آبان تلگراف کند، اول رفع توقیف شود بعد هم شروع، و تقاضا کرده‌ام وزیر کشور تلگراف کند چون مطابق قانون نخست وزیر حق ندارد. و تا اندازه‌ای هم از دوستی و مساعدت خودش اظهار داشت. بعد رئیس زاندارمیری را ملاقات کردم. او هم قول داد که مخالفت نکند، بعد آمد منزل، به اتفاق ملک منصور برای فراشیند حرکت کردیم. ناهار در (پل آبگینه) صرف شد و در راه هم آقای قدرت الله خان مشیری، دهی ساخته است. چای خوردیم و شب آمدیم به (جوب ترکی) اسب آوردند سوار شده رفتم کنار رودخانه به اردو، چون اسب و چادرها از فیروزآباد و طریق (نوجین) آمده بود. در آنجا هم آقای حبیب الله خان کلانتر قراچه را که

خواسته بودم برای تحقیق کشته شدن ابوالقاسم احمدی بختیاری که تابستان در (سه دهستان) کشته شده بود. چون از طهران ستاد لشکر تلگراف کرده است که من اقدام کنم. آنچه معلوم شده شخصی بنام ابراهیم متهم شده است که قاتل است. پس از قتل احمدی این ابراهیم آمده است به قراچه‌ها و از آنجا فرار کرده معلوم نیست کجا رفته ولی خودش اظهار می‌داشته که من قاتل نیستم. احمدی با زن کسی راه داشته، شوهر زن هم او را کشته، چون من را متهم کرده‌اند فرار کرده‌ام و از آنجا هم رفته معلوم نیست.

سه شنبه سی ام آبان ماه: هوا منقلب و ابری آمده. تا عصر هم چند قطره باران آمد. صبح اول وقت رفتم منزل آقایان غلامحسین خان کهندل پور و صفدرخان و مرتضی قلی خان، هم برای دیدن و هم برای تسلیت. عصر هم برگشتم تا کلانتران فارسیدان همه آمده‌اند و دعوت به منزلشان کردند.

چهارشنبه یکم آذرماه بیست و نه: باد بسیار تند و خاک زیادی شد. سر کوه‌های (کوهمره) آثار آمدن برف ظاهر گشت. بعد جهانگیرخان دره‌شوری و امیر امان‌الله‌خان پسر زیادخان دره‌شوری آمدند. با ماشین آمده بودند به (جوب ترکی) بعد سواره آمدند. زیادخان فرستاده بود و دعوت کرده بود بروم (تنگ چوگان) به خانه‌اش برای میهمانی. بعد جهانگیرخان دعوت به خانه‌اش کرد بروم (قامور) چون وسیله نداشتم عذر خواستم. بعد آقای سرگرد آریا رئیس انتظامات طایفه شش بلوکی آمد به عنوان احترام و دیدن. ولی قطعاً از لشکر آمده است ببیند اقدامی علیه دولت می‌شود یا خیر، در [ایل] قشقایی و اینجاها چه مذاکره‌ای می‌شود. (این هم یکی از اشتباهات ارتش). بعد از ناهار حرکت کرده آمدیم به (دادین) منزل آقای امان‌الله‌خان شب میهمان بودیم. خیلی پذیرائی گرم و با محبتی کرد. کلیتاً فارسیدانها از کلانتر تا هر فرد از این طایفه مهمان دوست هستند. اگر به خانه یک نفر گدای طایفه فارسیدان کسی وارد شود به قسمی با محبت و گرمی پذیرائی می‌نماید که طرف فکر می‌کند به خانه یک نفر متمول درجه اول وارد شده است.

پنجشنبه دوم آذرماه: ناهار حسین خان زکی پور دعوت نمود. شام هم غلامرضاخان زکی پور با همان محبت و صمیمیت. عصر تمام رؤسا فارسیدان و کدخدایان آمدند، زیاد اظهار خدمتگزاری، درضمن اظهار داشتند با این وضع دنیای آشفته لازم است تمام قشقایی‌ها باهم متحد باشند، اگر دولت خارجی حمله کند لااقل دور هم جمع شویم. دفاع از کشور و خودمان بکنیم. (بطورکلی عقیده عمومی این است که اگر یک دولت خارجی حمله کند این ارتش از هم می‌پاشد) لذا اگر ارتش بود که ما هم هستیم و اگر

هم نبود خودمان جنگ خواهیم کرد. بعد بدون اظهار من قسم خوردند. که تا آخرین نفس تحت امر و نظر من باشند. همین قسم ابراهیم خان نمدی، بعد فارسیمدانها اظهار داشتند که اگر زیادخان دره شوری و الیاس خان آمد [ند] با آنها مذاکره خواهیم کرد، حاضر شدند که باهم هستیم اگر هم نشدند من بعد تکلیف برادری ما روشن است. من اظهار داشتم آنها قبلاً این تصمیم را گرفتند و قسم خورده اند، حالا هم محتاج نیست. جواب دادند ما خودمان باید تکلیف خودمان را بدانیم. سایر قشقایی ها هم حاضر هستند. عصر هم جهانگیرخان آمد، همه نوع اظهار اتحاد و بندگی کرد. خلاصه منظور از این صحبتها برای روز مبدا می باشد. از من نسبت به نظام وظیفه و خدمات دولتی سؤال کردند جواب دادم باید همه قسم اطاعت کرد. حرف در اینجا ختم شد.

جمعه سوم آذرماه [سیزده صفر]: این روز را به مناسبت (نحوست سیزده) تا ظهر فارسیمدانها نگذاشتند حرکت کنیم. ظهر میهمان زیرخان فارسیمدان بودیم. بعد از ظهر حرکت کرده آمدیم به (شورابدال خان)، هوا ابری [ی] شد و از ساعت ده شب باران کم کم شروع کرد به آمدن.

شنبه چهاردهم آذرماه: باران شروع که کرد قطع نشد، با کمال ملایمت و مرتب آمد. تا ظهر. بعد از ظهر تا غروب. گاهی هوا ابری بود و گاهی بارندگی. از ساعت ده شب به شدت شروع کرد و طرف جنوب هم صدای رعد بلند شد.

یکشنبه پنجم آذرماه: تمام شب را باران بشدت هرچه تمام تر آمد. شب گذشته رادیو اطلاع داد که کمیسیون هیجده نفری که از وکلاء مجلس شورای ملی تعیین شده بود برای تکلیف قرارداد الحاقی نفت جنوب که در دوره رضاشاه به کمپانی نفت داده بودند^{۸۱} تکلیف معلوم کند. از هیجده نفر یک نفر غایب، هفده نفر دیگر به اتفاق آرا قرارداد دوره رضاشاه را رد کرد [ند]. ما هم که در این گوشه دورافتاده هستیم منتظریم ببینیم عکس العمل این کار را انگلیسیها چه نوع نشان خواهند داد. باران تا غروب بشدت آمد که کمتر نظیر داشته [در] تمام رودخانه ها میل جاری شد به قسمی که عبور حتی از دره های خشک هم مشکل بود.

دوشنبه ششم آذرماه: قبل از ظهر حرکت کردیم، شب را آمدیم به قنات باغ در راه

^{۸۱} منظور نویسنده از قرارداد الحاقی. قرارداد لغو امتیازنامه دارسی و تجدید آن به شکلی دیگر که مضار آن بیش از قرارداد اول بود، می باشد. برای آگاهی بیشتر مراجعه کنید به، جنبش ملی شدن صنعت نفت

هفت آهو و بیست کبک زده شد که دو آهو و ده کبک ملک منصورخان زد، امیر تیمورخان کلانترشش بلوکی هم با عده ای سوار آمد.

سه شنبه هفتم آذرماه: از (قنات باغ) آمدیم به (پهنایین) در راه نوزده آهو زده شد، چهار تا من و یکی ملک منصورخان.

چهارشنبه هفتم آذرماه: برای (فراشند) حرکت [کردیم]، ده آهو زده شد که یک تر آهو من زد، اسفندیارخان فارسیدان اسبش خورد زمین خیلی شدید که احتمال دارد پایش شکسته باشد، گذاشتم داخل ماشین جیب و فرستادیم به (جره). اخبار مهم دنیا این روزها وارد شدن هشتصد هزار نفر قشون کمونیست چین است به کره، و شکست دادن قوای امریکا و ملل متحد و فعلاً کمونیست‌ها به چهل میلی پایتخت کره شمالی رسیده و پیشروی می نمایند و امریکائی‌ها فوق العاده عصبانی هستند، و سناتورهای اظهار می دارند باید بمب اتم استعمال شود.

پنجشنبه نهم آذرماه: امریکا و تمام دنیا می گویند که قوای چینی‌ها با سرعت پیشروی می نمایند و امریکائی‌ها عقب نشینی می کنند. ترومن صریح گفت که ما تا آخرین قوا ناچاریم بزنیم و راجع به بمب اتم هم مشغول مشاوره هستیم. در صورت لزوم استعمال هم خواهیم کرد. دولت انگلیس هم دستور داد کلیه رؤساء ستاد، بری، بحری، هوائی، خود در سنگاپور شورا تشکیل بدهند. خطر جنگ روز بروز نزدیکتر می شود. در فراشند هم یک عده حقه بازی کرده از زمین‌های فراشند ملکی ما را که زراعت می کرده اند، داده اند به رعیت که باغ بنشانند و با آنها نصف کند. من این نقشه را بهم زدیم و به رعیت دستور دادم هرکس باغ بنشانند از قرار پنج یک عمل شود، چهار تا برای غارس^{۸۳} و یکی برای مالک و آن قانون نصف بهم می خورد. از این عمل رعایا خیلی زیاد خوشوقت هستند. امروز هم یکهزار من زراعت کردم. از غروب آفتاب هوا ابری و مستعد شد و شروع به رعد و برق کرد. از ساعت نه شب تا سه بعد از نصف [شب] باران خوبی آمد.

جمعه دهم آذرماه: در فراشند توقف کرده، هوا صاف و روشن بود و اهالی مشغول زراعت هستند.

شنبه یازدهم آذرماه: امریکائی [ها] عقب نشینی می نمایند و پانصد هزار قشون چین

کمونیت پیروی می‌کند رئیس الوزرا و رئیس ستاد انگلیس هم با هواپیما برای امریکا حرکت کرد [ند].

یکشنبه دوازدهم آذرماه: صبح برای گردش و شکار آهو آمدم به (برمه). نهار در (برمه) خوردیم، سرگرد آریا هم همراه بود. سه آهو حسین خان فارسیدان زد چهار آهو هم سوارها، عصری هم می‌رویم شکار. عصر هم بیست [و] هشت آهوزده شد که هشت [رأس] خودم و چهار [رأس] ملک منصور، هفت [رأس] زریرخان، شش [رأس] کاکاجان خان چگینی، یکی سرگرد آریا و دو تا سوارها. سرگرد هم از اسب افتاد دستش درد گرفت.

دوشنبه سیزدهم آذرماه: صبح خوانین گره و کلانتران فارسیدان اجازه گرفته رفتند به خانه‌شان. تلگرافی از طهران و هرجا از طریق فیروزآباد آمد، منجمله وزیر کشور تلگراف کرده احوالپرسی و وضعیت را سؤال کرده بود جواب دادم عجالتاً اوضاع خوب است باران هم آمده اهالی مشغول زراعت هستند. اوضاع کره رو به وخامت گذاشته یک میلیون سرباز چینی مشغول جنگ هستند^{۸۱}، تا دو ساعت قبل منتظر بودند (کانیول)^{۸۵} پایتخت کره شمالی بدست کمونیت‌ها بیفتد، الساعه ساعت نه بعدازظهر است [رادویو] خبر داد که یکساعت قبل نخست‌وزیر انگلستان وارد امریکا شد. متر ترومن رئیس جمهور و عده‌ای به استقبال آمدند. رفتن نخست‌وزیر برای پیدا کردن راه حل جهت صلح می‌باشد. تمام دنیا متوجه این دو سیاستمدار می‌باشد.

سه‌شنبه چهاردهم آذرماه: صبح زود با اتومبیل حرکت کردم بروم (قامور) خانه جهانگیرخان دره‌شوری، در راه هم یک آهوزدم و زریرخان فارسیدان هم در راه بود، سوار ماشین کرده رفتیم. نیمساعت قبل از ظهر بالای ده (قامور) رفتیم. یکساعت بعد هم امیر امان‌الله‌خان با ابراهیم خان دره‌شوری آمدند، نهار خوردیم. امیر امان‌الله‌خان با ماشین رفت برای تنگ (چوگان) که زیادخان را بیاورد، نیمساعت طول نکشید هوا بارانی شد. در نزدیک (تنگ‌گاه) باران شدیدی شروع کرد. تا (جره)، به (جره) که رسیدیم رگبار دیگری گرفت. منزل آقای غلامحسین خان پیاده شدیم، شام هم آنجا خوردیم. زریرخان ماند. آمدم در (خانیک) هم ابراهیم خان نمدی پیاده شد. ساعت یازده [و] نیم شب به اتفاق جهانگیرخان و ابراهیم خان دره‌شوری رسیدیم منزل، تا ملک

۸۱. اصل - است.

۸۵. مرکز کره شمالی هم اکنون پیونگ بانگ است.

منصورخان هم هنوز بیدار است. به فراشبند باران خیلی کمی آمده است. ترومن و اتلی^{۸۶} نخست وزیر باهم ملاقات کردند، خیلی گرم و مهربان و متحد. ولی چینی ها در کره با سرعت پیش می روند.

چهارشنبه پانزدهم آذرماه: در فراشبند توقف شد. این روزها تمام رادیوهای دنیا راجع به پیشرفت کمونیست ها صحبت می کنند و چند دولت تقاضا کرده اند^{۸۷} که قوای چین کمونیست از مدار ۳۸ درجه عبور نکنند. فعلاً معلوم نیست چه شود، قشون چین کمونیست مثل سیل پیشروی می کند.

پنجشنبه شانزدهم آذرماه: صبح حرکت کرده با ماشین آمدیم به (قامور) ناهار صرف شد. شام آمدیم به (خوشاب)، و این مسافرت برای رفتن خانه فرامرزان و سردارخان جهانگیری است برای تسلیت مرحوم شیروان خان که شخص بسیار دلیر، با حقیقت و ساده ای بود.

جمعه هفدهم آذرماه: رفتیم ناهار هم منزل سردارخان بودیم، عصر هم برگشتیم به فراشبند. خیر تازه نیست، ابراهیم خان دره شوری آمده بود اظهار داشت که زیادخان پیغام داد آمدم تا رودخانه می آید نتوانستم بیایم مراجعت کردم^{۸۸}. جهانگیری خان و الیاس خان کشکولی را هم دیدم همه نوع حاضرند. هر امری باشد اطاعت دارند.

شنبه هیجدهم آذرماه: در فراشبند توقف کردیم. یک اعلامیه دولتین آمریکا و انگلیس متفقاً داده اند که ما با هم متحد هستیم.

یکشنبه نوزدهم آذرماه: در (فراشبند) توقف [کردم].

دوشنبه بیستم آذرماه: صبح از (فراشبند) حرکت کرده ناهار آمدیم به (خرمایک) در راه بیست [و] یک آهوزده شد که هفت تا من و شش تا ملک منصور زد. بهروز کدخدای کوهی آمد.

سه شنبه بیست و یکم آذرماه: از (خرمایک) برای (شهد) حرکت [کردیم]، آقابهرز، جوادخان قهرمانی و فراشبندیها با ماشین و سواره مراجعت کردند. ما هم آمدیم. ناهار در راه خورده شام هم آمدیم به (شهد). هادی خان و حسین خان شش بلوکی هم از ناهارگاه خداحافظی کرده رفتند. بیست آهوهم زده شد که دو عدد من زدم، محمود میرآخور هم نزدیک بود^{۸۹} یک مرتبه، بمیرد، خوب شد.

۸۶. اصل - ملاقاتهای ترومن و اتلی.

۸۸. عین عبارت نقل شد.

۸۹. اصل - شد.

۸۷. اصل - است.

چهارشنبه بیست و دوم آذرماه: ظهر آمدیم به (توی) کنار رودخانه، در راه هم چهارده آهوزده شد که چهار تا خودم و چهار تا ملک منصورخان زد. قاصدی هم از فیروزآباد آمد، تازه نبود فقط جهانشاهخان بختیاری تلگراف کرده است که برای ششم عید جهت عروسی اعلیحضرت همایونی بروم طهران.

پنجشنبه بیست و سوم آذرماه: مخصوصاً در (آزادگان) توقف کردیم برای شکار آهو چهل [و] دو آهو هم زده شد که سیزده [تا] خودم و دوازده [تا] ملک منصورخان، مابقی را سوارها شکار کردند. شب را هم در (شش کنار) آزادگان توقف کردیم. رادبو هم اطلاع داد که انگلیسها قرضه هه ساله از دولت آمریکا می گرفتند، چون وضعیت مالی آنها^{۹۰} خوب شده دیگر نمی خواهند^{۹۱}. ولی به عقیده من تعارف است. بین انگلیس و آمریکا برای کار کره و چین کدورتی پیش آمده است که آمریکائی ها دیگر قرض را نمی دهند و میزان تقریباً دو هزار میلیون دلار می شود، باید منتظر شد که چه پیش آمدهائی بشود.

جمعه بیست و چهارم آذرماه: ناهار آمدیم کنار رودخانه نزدیک (زرگس زار) و بعد از ظهر حرکت کرده آمدیم به کنار (سیاه باغ). نخلی که در [سال] ۱۳۲۳ نشانده ام خیلی خوب شده است. دو قاصد هم از فیروزآباد آمد، خبر مهمی نداشت.

شنبه بیست و پنجم آذرماه: صبح حرکت کردیم. ابراهیم خان نمدی، کاکا جان چگینی و حیدرقلی نمدی خداحافظی کرده رفتند منزلشان. ما هم ساعت یازده آمدیم در (چهارطاق) نودران، ماشین آمده بود سوار شده ظهر آمدیم به باغ ناصرآباد. محمد حسین خان آمد، خبر تازه نیست.

یکشنبه بیست و ششم آذرماه: قبل از ظهر رؤساء ادارات و اعضا انجمن شهری آمدند دیدنی، در این بین یک نفر آمریکائی مخبر مجله لایف^{۹۲} آمد، ناهار هم با هم بودیم. اظهار داشت دکتر راجی کارتی داده است آمده ام، منظورش فقط دیدنی بود.

دوشنبه بیست و هفتم آذرماه: صبح یک سری به (بایگان) رفتیم، مراجعت با بچه و ملک منصورخان رفتیم (جایدشت) منزل محمد حسین خان. عصر هم مشغول تهیه حرکت طهران شدم و عده ای هم برای دیدن آمدند.

سه شنبه بیست [و] هشتم آذرماه: صبح زود حرکت کرده ظهر آمدم به باغ ارم،

۹۰. اصل - او.

۹۲. اصل - لیف.

۹۱. اصل - نمی خواهد.

چهار بعد از ظهر فرمانده لشکر آمد برای ملاقات، و ساعت پنج رفته نزد استاندار، صحبت طهران و اوضاع شد، اظهار بی اطلاعی کرد و گفت از قرار معلوم در طهران برای نفت تشنج است. تا چه شود، خدا حافظی کرده آمدم. شب منزل سهراب خان، زیاده‌خان و جهانگیرخان هم آمدند مدتی مذاکره ایلی که چه باید بشود کردیم. بالاخره نتیجه این شد که ببینیم وضع دنیا چه می‌شود.

چهارشنبه بیست و نهم آذرماه: صبح ساعت هفت و نیم به اتفاق آقای سهراب خان برای طهران حرکت کردیم. نیم بعد از ظهر وارد (آباد) شده نا و اعراضه منتظر است، نهار آنجا بودیم، فرماندار و عده‌ای هم آمدند. دو و نیم بعد از ظهر حرکت [کرده] غروب آمدیم به میهمانخانه ایران‌تور.

پنجشنبه سی ام آذرماه: صبح زود دیدیم مرتضی خان برومند و ابراهیم خان سامی آمده‌اند، چند دقیقه هم از آنها وضع بارندگی و غیره و اخبار محلی سؤال کردیم، حرکت کرده آمدیم نزدیک دلجان مختصر استراحتی کرده چای خوردیم سه بعد از ظهر وارد طهران شدیم. ساعت چهار یک نفر از آمریکائی‌ها آمده بود دیدنی خسرو و از ایرانی‌ها شکایت می‌کرده است که بعد از جنگ کره همه از ما دوری می‌کنند. امروز رادیو اطلاع داد که دکتر حسین فاطمی مدیر روزنامه باختر امروز حبس شد و دکتر مصدق و اقلیت هم در مجلس بست نشینند.

جمعه یکم دی ماه بیست و نه: ساعت نه صبح رفته منزل آقای سپهبد رزم‌آرا نخست وزیر مدتی مذاکره کردیم^{۹۳}، اول کارهای خودش را برایم توضیح داد. راجع به قرارداد با روسها، اظهار داشت از اول ژانویه معامله شروع می‌شود و کار طلاها هم امیدوار است بهمین زودی تمام شود و پس بدهند^{۹۴} و کارهای مرزی هم تمام خواهد

۹۳. اصل - می‌کردیم.

۹۴. یکی از ماجراهای جالب قیامین دولت ایران و دولت شوروی همین قضیه طلاهاست. دولت شوروی از استرداد طلاها به دولت رزم‌آرا خودداری نمود. علاوه بر فرصتی نیافت تا طلاها را پس بگیرد. در کابینه دکتر مصدق بارها مطلب مطرح و خواستار استرداد طلاها از دولت شوروی شدند. اما دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از این خواسته استکفاف نمود. در زمانی که دولت مرحوم دکتر محمد مصدق درگیر مبارزه با امپراتوری بریتانیای کبیر بر سر ملی شدن صنعت نفت ایران بود و نیاز مبرمی به این طلاها جهت احیای اقتصاد مملکت داشت، دولت شوروی با این اقدام، همگام و همراه با انگلیس و آمریکا زمینه شکست اقتصادی دولت ملی وی را فراهم نمود.

شد. بعد آمریکائی‌ها دلخور هستند ولی حالا مستر گریدی سفیرکبیر آمریکا در ایران همان بیست و پنج ملیون دلار را در آمریکا معین و خواهد داد. بعد راجع به شاه اظهار داشت این روزها موافق است. به ستانورها و وکلاء دوروز قبل اظهار داشته است که باید به کابینه رزم‌آرا کمک کند و انگلیسیها هم موافق هستند ولی وضع مجلس خیلی متشیج است و اقلیت زیاد اذیت می‌نماید و تمام روزنامه‌ها هم پشتیبانی می‌کنند و باخترا امروز خیلی تند نوشته بود و مطابق قانون حبس کردم. همین قسم روزنامه‌ها و چند روزنامه [حزب] توده را. علتش هم این است که روزنامه‌ها وقتی می‌نویسند مردم چشم و گوشش باز می‌شود و نمی‌گذارند کار نفت تمام شود و کم کم انقلاب می‌شود و به نفع روسها تمام می‌شود. بعد اوضاع فارس را سوال کرد جواب دادم، بعد آمدم منزل، ظهر هم منزل (حسین پناه ایزدی) میهمان بودیم، رفقا جمع بودند صحبت متفرقه از هر طرف

ایران در سال ۱۳۲۰، طبق قرارداد دوستی و همکاری که بین ایران و متفقین به امضا رسید دولت ایران تعهد کرد که برای هزینه‌های ریالی متفقین در ایران مقادیری اسکناس در اختیار آنها قرار دهد. بدین منظور در اسفندماه ۱۳۲۱ موافقت‌نامه‌ای بین بانک ملی ایران و نمایندگان شوروی در تهران امضا شد که براساس آن دولت شوروی تعهد کرد در مقابل ریالهای دریافتی، چهار درصد ارز تعیین شده به طلا [دلار آمریکا] و شصت درصد شمش طلا، به بانک ملی ایران تحویل دهد. پس از پایان جنگ و خروج نیروهای شوروی از ایران، بانک ملی بابت ریالی که در اختیار دولت شوروی قرار داده بود مبلغ بیست میلیون دلار [دوازده میلیون دلار بابت شصت درصد شمش طلا و هشت میلیون دلار بابت چهار درصد دلار آمریکائی] از بانک دولتی اتحاد جماهیر شوروی بستانکار شد. وزن خالص شصت درصد طلای مزبور، دقیقاً یازده میلیون و یکصد و نود و شش هزار و هفتاد گرم و سی سانتیگرم بود. بانک ملی ایران در آخر هر سال این رقم را در بیان محاسبات خود منظور می‌کرد و از طریق وزارت امور خارجه برای بانک دولتی مسکو ارسال می‌گردید و بانک مسکو آنرا تایید می‌کرد [انلگراف مورخ ۲۶ مارس ۱۹۴۶ بانک دولتی اتحاد جماهیر شوروی]. علاوه بر این، دولت ایران از دولت شوروی مطالبات دیگری نیز داشت که خلاصه آن به شرح زیر بود: بابت حقوق گمرکی کالاها و کالاهائی که دولت اتحاد جماهیر شوروی به ایران وارد یا از ایران خارج کرده بود به مبلغ پنجاه میلیون تومان. بابت فروش اسلحه و مهمات کارخانجات تسلیحات ارتش ایران، معادل پنجاه میلیون تومان بابت حمل شش میلیون تن وسایل نظامی از بندر شاهپور به بندر شاه به مبلغ (هشت میلیون دلار) تمام این مطالبات در زمان تصدی دولت کودتا به سرلشکر زاهدی تمام و کمال تحویل گردید. به نقل از جنبش ملی شدن... ص ۲۸۴ و آن به نقل از روزنامه باخترا امروز مورخ ۲۰ مرداد ۱۳۳۲ «مطالبات ایران از دولت شوروی» و روزنامه ایران ماه، مورخ ۲۷ اردی بهشت (۱۳۳۶).

بعدها در سال ۱۳۵۸ حزب توده ایران در کتابی موسوم به افسانه‌های طلاهای ایران به قلم —

بود.

شنبه دوم دی ماه: تا ساعت یازده آقایان که تشریف می آورند ملاقات کرده بعد رفتم نخست وزیری چون روز قبل آقای نخست وزیر اظهار داشت چند مرتبه اعلیحضرت همایونی فرموده اند قشایسی ها در عروسی من چه می دهند و آقای نخست وزیر هم جواب داده بود که ناصر در اینجا نیست، شاه فرموده به خسرو بیگو. ایشان جواب داده اند با خسرو چندان آشنائی ندارم. بعد قرار شد یک نفر فرانسوی که آمده و بهمین جهت جواهر زیادی آورده است ببینم. رفتم در نخست وزیری اطاق آقای هدایت معاون نخست وزیری و جواهرات را دیدم. یک برلیان خوب داشت می گفت دویست هزار تومان. جواب دادم فردا جواب می دهم. بعد به آقای هدایت اظهار داشتم خودم برلیانی دارم تقدیم می نمایم. بعد رفتم مجلس سنا تا لایحه اعتباری است برای ساختن راه شیراز به اهواز بعد جلسه خصوصی شد برای اینکه نمایندگان اقلیت و پنجاه نفر از مدیران جراید در مجلس

ف.م. جوانشیر به قصد توجیه و لوٹ نمودن ماجرای طلاها و اینکه [این ادعا سرسوزنی حقیقت ندارد] و از [ساخته های تبلیغاتی دوران جنگ سرد است که محافل ارتجاعی و امپریالیستی، برای انحلال در مناسبات ایران و شوروی به کار انداختند]. عین مطالب بالا را نقل نموده و با چاپ بریده ای از روزنامه باختار امروز و عکسی از هیئت اقتصادی شوروی و عکسی دیگر از دکتر مصدق و لاورانیتف سفیرکیر وقت روسیه در تهران ادعا نمود که مذاکرات بر سر طلاها ادامه داشته و ربطی به زاهدی ندارد. ولی از آنجا که دم خروس از زیر قبای حضرات پیدا است می نویسد که: [مناسبات ایران و شوروی بلافاصله پس از کودتا عملاً تعطیل شد. سفیر شوروی از کشور بیرون رفت. قراردادهائی که با دولت مصدق برای گسترش مناسبات ایران و شوروی و از جمله برای حل مسائل مالی (و پایان [دادن به] افسانه طلاها) گذاشته شده بود، بلااجرا ماند. رژیم کودتائی در جاده ضد کمونیستی و جنگ طلبانه گام های بزرگی به جلو برداشت. سیاست بی طرفی ظاهری را هم کنار گذاشت و به پیمان نظامی بغداد (ستو) پیوست چنین وضعی نمی توانست مدت مدیدی ادامه یابد. اتحاد شوروی برای پیشبرد سیاست صلح، دوستی و همزیستی مسالمت آمیز و برای شکستن سد جنگ سرد، می بایست به رغم توطئه های امپریالیستی، برای عادی کردن مناسبات با همسایگانش بکوشد. این کوشش سرانجام به پیروزی نسبی و موقتی رسید. مناسبات دو کشور تا حدودی عادی شد، سفیر تازه ای از شوروی به ایران آمد و قرار و مداری که برای حل اختلاف میان دو کشور در زمان مصدق گذاشته شده بود، و از جمله در مورد حل مسائل مالی، طبعاً و الزاماً به موقع اجرا گذاشته شد] صفحات ۲۹ و ۳۱ همان مأخذ.

همانطور که ملاحظه شد قرار و مدار حل اختلاف با مصدق گذاشته شده بود. اما از آنجا که شوروی می خواهد با همسایگانش در صلح و دوستی باشد! الزاماً و طبعاً تحویل زاهدی شد. براستی عجبا از این همه شرح و تفسیر در راستای توجیه خیانت به ملت ایران

بست نشسته‌اند، اظهارات زیاد شد که از مجلسین هشت نفر معین شود، بعد گفته شد که طول دارد. پیشنهاد کردند که آقای رئیس مجلس سنا به دولت بگویند آزاد کنند. من اظهار داشتم آقای نخست‌وزیر می‌گویند اگر آزاد شد، خواهند گفت چرا آزاد شده. بعد هم من حبس نکرده‌ام مطابق قانون مطبوعات است ولی قرار شد گفتگویی بشود که امشب حسین فاطمی مدیر باختر امروز آزاد شود. بعد رفتم در مجلس حسین فاطمی را ملاقات کردم، بعد هم رئیس شهربانی را. ایشان زیاد از اعضاء شهربانی مخصوصاً از امراء شکایت می‌کرد که با این ترتیب نمی‌شود باید تمام اینها را دور ریخت چند افسر از ارتش آورد و منظم کرد، از این صحبتها بعد از ظهر هم عده زیادی از وکلاء آقایان آمدند دیدنی. بطور کلی وضع دولت در هر دو مجلس بسیار بد است مخصوصاً در مجلس سنا که طرفدارش خیلی کم است و این روزها صحبتی غیر از نفت نیست و این موضوع بیشتر وضع مملکت را متشنج کرده است تا چه شود معلوم نیست.

یکشنبه سوم دی ماه: از صبح مشغول پذیرائی بودم. جناب آقای هیئت تشریف آوردند. عده زیادی آمدند. وضع بسیار بد است، همه بلا تکلیف، از یک طرف جنگ کره که آمریکائی‌ها مرتباً عقب‌نشینی می‌نمایند و اعلان آتش‌بس هم از طرف جامعه ملل را دولت چین کمونیست نپذیرفت و از مدارش هشت درجه تجاوز کرد، از طرف دیگر همین کار نفت است که انگلیسها هر دقیقه دامن می‌زنند. خود شاه هم دوست و دشمنش را تمیز نمی‌دهد و آنتریک‌های بیجا می‌نماید. تا خدا چه خواسته باشد. عروسی شاه هم چهل روزی عقب افتاد به مناسبت کسالت ثریاخانم و ملکه آتیه ایران.

دوشنبه چهارم دی ماه: صبح ساعت هفت و نیم رفتم منزل نخست‌وزیر، نبود، رفتم هیئت وزراء، وضعیت مجلسین [را] که مخالف ایشان است گوشزد کردم. در ضمن شهرتی است که نخست‌وزیر می‌خواهد استعفا بدهد که کابینه را ترمیم کند و مخالفین منتظر چنین فرصتی هستند. نصیحت کردم که استعفا ندهد. جواب داد: هو و جنجالی است که مخالفین راه انداخته‌اند و چنین خیالی ندارم. بعد رفتم مجلس خیر مهمی نبود تا عصر هم عده زیادی آمدند. چهار بعد از ظهر آقای دیوان‌بیگی سناتور آمد، در ضمن صحبت اظهار داشت که امروز رفتم حضور شاه و گفتگویی انتخابات آباءه شد، به شاه عرض کردم: [به چه] علت^{۹۵} به محمد حسین خان قشقائی بی‌مهری می‌فرمائید و از قرار

معلوم، امر اعلیحضرت است که انتخابات شروع نشود، و از قرار معلوم یادداشتی هم در پرونده هست که امر تلفنی اعلیحضرت همایونی است که انتخابات شروع نشود. شاه جواب دادند: نه آقا به من مربوط نیست، می‌گویند قشقائی‌ها بیش از دو وکیل از فارس حق ندارند. اظهار کردم می‌خواستید عرض کنید، مسعودی‌ها از طهران حق سه وکیل دارند و امامی‌ها از تبریز حق سه وکیل دارند ولی قشقائی‌ها از فارس حق ندارند. جواب داد فراموش کردم، حرف حسابی بود. در کره هم چینی‌ها از مدار ۳۸ عبور کرده و به پایتخت کره جنوبی حمله می‌نمایند. از صبح برف و باران می‌آید.

سه‌شنبه پنجم دی ماه: صبح ملاقاتی با ملک مدنی کردم زیاد اظهار مهر و یک جهتی کرد، بعد اظهار داشت قسمی بکن آقای سردار فاخر را حاضر کنی که از ریاست مجلس منصرف شود، من رئیس بشوم. از اتحاد و یک جهتی بودن [مطرح کرد]. بعد از مجلس خیر آمد که آقای نخست‌وزیر لایحه قرارداد نفت را که به مجلس داده بود و دچار مخالفت شده است پس گرفته و در این خصوص هیاهوی زیادی شده و اقلیت می‌خواسته اند که ملی شود و این [استرداد لایحه] بزرگترین خدمتی است که به کمبانی نفت شد. عصر هم در منزل آقای نمازی ملاقاتی با معدل شد و شروع به گله‌گذاری کرد، بعد از اتحاد. آنوقت هر سه نفر رفتیم به باشگاه دانشکده افسری عروسی دختر بنان [با] یک نفر افسر. شب را هم آمدیم منزل. در عروسی سرتیپ حجازی معاون ستاد را ملاقات کردم، مذاکرات زیاد شد. ایشان زیاد از نزدیک شدن به شاه صحبت کرد. من هم جواب دادم: شاه خودش مایل نیست، کار آباد را دست بدست می‌نماید. سایر کارها را کارشکنی می‌کند. ما که اینهمه حاضر خدمت هستیم، چرا شاه چنین می‌کند؟ بعد قرار شد در یک جا همدیگر را ببینیم و صحبت مفضل بکنیم. جنگ کره هم امریکائی‌ها موفق شدند عده زیادی از اماکن [را] بدون تلفات [از دست کمونیست‌ها] خارج کنند که تأثیر زیادی در محافل کرده است.

چهارشنبه ششم دی ماه: تولد حضرت رسول صلی الله علیه وآله، بواسطه تولد حضرت رسول اکرم (ص) تعطیل بود، عده زیادی دیدن آمدند و چندین نقطه هم بازدید رفتیم. ولی وضع طهران خیلی آشفته و احتمال دارد فردا جلومجلس جمعیت زیادی جمع شده و تقاضای ملی شدن نفت را بنمایند^{۹۶} و دولت هم وضعش بسیار بد است تا چه شود.

پنجشنبه هفتم دی ماه: امروز جلسه مجلس شورای ملی تشکیل نشد و جلسه خصوصی بود. همه به دولت حمله می‌نمایند که چرا لایحه نفت را پس گرفته است. صحبتی است که مجلس شورا را شاه ببندد و تصور هم می‌نمایم حقیقت پیدا کند. از طرفی شهرت است که انگلیسیها می‌خواهند شاه را بردارند و شاهپور علیرضا (دیوانه) را شاه کنند. خلاصه اوضاع خیلی خراب است. چینی‌های کمونیست هم از مدارس و هشت درجه تجاوز کرده و رو به کره جنوبی پیش می‌روند و امریکائی‌ها هم سخت مقاومت می‌نمایند. تمام دنیا متزلزل است، قبل از ظهر هم با آقای حکیم الملک وزیر دربار و سناتور ملاقات کردم، ایشان هم اظهار نگرانی می‌کردند.

جمعه هشتم دی ماه: امروز میتینگ مفصلی در میدان بهارستان بر علیه نفت و دولت داده شد. حرف زیاد زده می‌شود، عده‌ای عقیده دارند که شاه خواهد رفت و خانواده سلطنت مشغول تهیه فرار هستند. چهار نفر از وزراء به نخست‌وزیر اعتراض کرده‌اند: شما که می‌خواستید لایحه نفت را پس بگیرید، چرا به ما نگفتید؟ و خیلی خیلی هرج و مرج است. امشب هم تمام سناتورها و وکلای فارس میهمان بودند.

شنبه نهم دی ماه: مجلس سنا رفتیم. آقایان کاظمی و امیر همایون بوشهری به دولت حمله شدید کردند و پس گرفتن لایحه نفت را ایراد گرفتند^{۹۷}. ولی با همه این تفاسیل، دولت عجالتاً باقی خواهد ماند و تمام احزاب به جدیت فعالیت می‌کنند.

یکشنبه دهم دی ماه: فقط صحبت دولت است که مجلسین و اهالی بشدت مخالفت می‌نمایند و بیشتر حمله به فروهر وزیر دارائی است که دفاع شدیدی از حق کمپانی نفت کرده و در جلسه مجلس هم در اطراف این موضوع حملات زیادی به آقای نخست‌وزیر شده است و مجلس از اکثریت افتاده است. فعلاً وضعیت بسیار بد است.

دوشنبه یازدهم دی ماه: صبح ملاقاتهایی کردم. عصر هم آقای فروهر وزیر دارائی آمد منزل و در اطراف کار خودش صحبت زیاد کرد، بلکه وضع مجلس را بنفع او درست کنیم یا اینکه قسمی بشود که مجلس اکثریت پیدا نکند. از آنجا هم رفت به حضور شاه. نیمساعت بعد آقای امیر حسین خان بختیاری را دیدم. اظهار کرد (اطلاعات) نوشته است فروهر استعفا داد. جواب دادم نیمساعت قبل منزل من بود می‌گفت غیرممکن است استعفا بدهم^{۹۸}

۹۷. اصل - کردند.

۹۸. درباره علت استعفا غلامحسین فروهر وزیر دارائی کابینه رزم‌آرا می‌توان گفت علت همانا استرداد

سه‌شنبه دوازدهم دی ماه: امروز هم مثل روزهای قبل تمام صحبت کابینه بود. مجلس هم تشکیل نشد و اکثریت (آبستروکسیون)^{۹۹} کردند.

چهارشنبه سیزدهم دی ماه: مجلس سنا بود. آقای تقوی، وزیر عدلیه را استیضاح کرد و لایحه نشر اسکناس دویست ریالی هم تصویب شد. عصر هم بنابه دعوت و اصرار شاهپور^{۱۰۰} علی‌رضا رفتن منزلش، زیاد مهربانی کرد. شب هم میهمان آقای قوام‌الملک بودیم، تمام نمایندگان شیرازیها بودند. امروز وضع مجلسین زیاد مشتتج است و تمام بر علیه دولت هستند دولت هم خیلی قرص و محکم است. صبح هم با آقای نخست‌وزیر ملاقات کردم. اظهار داشت تا من در رأس کار هستم وظیفه‌ام را انجام می‌دهم. آقای نمازی هم پیغام بوسیله من داد که کارت خیلی خراب است فکری کن. قرار شد فردا چهار و نیم بعدازظهر همدیگر را ببینیم.

پنجشنبه چهاردهم دی ماه: چهار و نیم بعدازظهر به اتفاق آقای نمازی سناتور رفتم منزل آقای سپید رزم‌آرا نخست‌وزیر. آقای نمازی اظهار داشت من اول که به شما رأی ندادم می‌ترسیدم شما دیکتاتور شوید، بعد در عمل دیدم بالعکس آدم بسیار خوبی هستید. ولی متأسفانه وزرایتان خوب نیستند^{۱۰۱} و رفقای‌تان هم کار نمی‌کنند. ولی حالا ترس ما از این است که شهرت پیدا کرده شما با کمونیست‌ها بند و بست کرده‌اید و حقیقتاً من می‌ترسم و ترسم هم از مال و ثروتم نیست. از جان خودم و بچه‌هایم می‌ترسم. در این موقع دکتر شفق سناتور هم آمد و صحبت شروع شد که ما همه از موافقین دولت هستیم ولی فرار رؤساء حزب توده از مجلس همه را به این فکر انداخته که قوه انتظامی مورد اطمینان نیست. اما تکلیف چیست؟ جواب داد که من آنچه در قوه دارم سعی می‌کنم و مطمئن باشید. ولی بطور کلی وضع دنیا بسیار بد است و شکست امریکائی‌ها همه‌جا تولید وحشت کرده است. من جواب دادم صبح حضور اعلیحضرت همایونی بودم. نسبت به شما و کابینه‌تان زیاد اظهار محبت و علاقه و سفارش می‌فرمودند. عرض کردم:

لایحه قرارداد الحاقی نفت می‌باشد. برای آگاهی بیشتر از علت استعفا، مراجعه کنید به جنبش ملی شدن صنعت نفت صفحات ۱۰۸ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۲۰ (استعفا).

۹۹. اصل - آبستروکسیون OBSTRUCTION خودداری عمده‌ای از نمایندگان مجلس قانونگذاری از حاضر شدن در جلسه به منظور تعطیل کردن جلسه و جلوگیری از تصویب لایحه که در مجلس مطرح شده است.

عمید - ص ۷۲.

۱۰۱. اصل - نیست.

۱۰۰. اصل - شاهپور.

همه اینها درست، در صورتی که جمال امامی که می‌گویند اینهمه طرف محبت اعلیحضرت است، چطور می‌شود که در مجلس اینهمه با دولت مخالفت بکند و شما هم چیزی نفرمائید. حقیقتاً این معنائی شده است و من فکر می‌کنم بیشتر این تشنج‌ها را خود اعلیحضرت همایونی فراهم می‌فرمایند. و من عقیده دارم چند نفر باید حضور شاه شرفیاب شوند تا تکلیف قطعی معلوم شود. و الاً با این وضع آشفته مملکت، روز بروز بدبختی روی بدبختی خواهد آمد. همه تصدیق کردند، ولی صحبت به جایی نرسید و همین‌جا ختم شد. وضع کره برای امریکائی‌ها بسیار بد شده است و چینی‌ها با شجاعت فوق‌العاده حمله‌های سخت می‌نمایند، شهر (سئول) را با دادن تلفات خیلی خیلی سنگین تصرف کردند و اعلامیه هم دادند که ما کره را خواهیم گرفت بعد نوبت هند است و مالایا و سایر نقاط آسیا. و باید آسیا مال آسیا باشد. آمریکائی‌ها و انگلیسی‌ها چه حق دارند، بروند پی کار خودشان و مملکت خودشان. خلاصه اوضاع خیلی وخیم و امریکائی‌ها هم تهدید می‌نمایند که (منچوری) را با بمب اتم نابود خواهیم کرد. و نخست‌وزیر انگلستان تصمیم گرفته است دو روز دیگر مسافرتی به امریکا کند و امریکائی‌ها مشغول هستند آلمان غربی را تجهیز می‌نمایند و سایر اروپا را. با ژاپون هم مشغول مذاکره صلح هستند که آنرا تجهیز کنند. خلاصه اوضاع خیلی سخت شده و همه جنگ را حتمی می‌دانند و ایرانی‌ها هم مشغول هستند، به جان هم افتاده‌اند. مثل معروف، دنیا را آب ببرد ایرانی‌ها را خواب [میبرد]. همه بهم دروغ می‌گویند و بیشتر این بدبختی‌ها و تشنج از خانواده سلطنت است. همه از زن و مرد هم مشغول تهیه فرار هستند که موقع لازم سوار طیاره‌ها شده و بروند، بدبخت ملت ایران. خداوند انگلیس را به خاک سیاه نشاند که اصل آنها هستند و ملت ایران هم با آنها خوب نیست و هردو حق دارند، چون هردو باهم قلباً بد هستند. آمریکائی‌ها هم از شاه و نخست‌وزیر دل‌تنگ می‌باشند.

جمعه پانزدهم دی ماه: صبح ساعت هفت رفتم منزل نخست‌وزیر، دو ساعت راجع به اوضاع و جنگ صحبت کردیم که ایران چه می‌شود. جواب داد در سه روز، ایران اشغال خواهد شد. هرکس تا دو ماه خودش را در گوشه و کنار نگاهداشت می‌تواند در آتیه زندگی کند و الاً نابود خواهد شد. ارتش هم ممکن نیست استقامت کند جز اینکه با ایلات خوب باشند و موقعیت خوب از (لرستان) است تا حدود خاک قشغانی‌ها و در اینجاها باید استقامت کرد. اگر ما را نکشند و دستگیر نشویم. عقیده خودم این است که

در لرستان باشم و هرکس در یک نقطه، در بختیاری هم از سایرین امیدی ندارم شاید ابوالقاسم خان بتواند کاری بکند، ولی در عین حال امید است که در ایران جنگ نشود. بعد رفته منزل امیر نصرت اسکندری و کیل تبریز. او هم از وضع شاه و دولت زیاد شکایت می کرد و نگران بود و به فکر این است که [اگر] اتفاقی افتاد به طرف فارس فرار کند. ظهر هم پانزده نفر از سناتورها و وکلا و رئیس مجلس و وزیر اقتصاد میهمانم بودند تا شب. از فیروزآباد هم خبر دادند که باران می آمده است.

شنبه شانزدهم دی ماه: صبح جلسه سنا بود، خبر مهمی نیست. این روزها اول: موضوع شکست های سخت امریکا در کره است. دوّم: موضوع نفت جنوب است که مردم ایران می خواهند ملی شود و چند نفر نوکر و مزدور و بی شرف در کابینه و مجلسین به نفع انگلیسیها کار می کنند. هر روز عده زیادی جلو مجلس جمع شده و تقاضای ملی شدن نفت را می نمایند.

یکشنبه هفدهم دی ماه: صبح اول وقت با امیر حسین خان بختیاری ملاقات کردم. مدتی راجع به وضع آشفته دنیا و آخر کار مملکت صحبت بود که با این وضع و این احوال نظامی ها هم منتهای بد رفتاری را می نمایند و مردم منتظر فرصت هستند که تلافی کنند. قرار شد با شاه مذاکره کند. بعد آقای هیئت را ملاقات کردم. خلاصه عموم را یک وحشت عجیبی گرفته است و تمام درحال بهت و نگرانی هستند. خداوند عاقبت همه را خیر کند. از دیشب هم برف مرتب می آید.

دوشنبه هیجدهم دی ماه: به کارهای شخصی رسیدگی می کردم. خبری [نیست] جز اینکه مدیران جرائد که متحصن هستند از غذا خوردن خودداری کرده اند و می گویند مطبوعات باید کاملاً آزاد باشند^{۱۰۲} و در مجلس هم جلسه خصوصی برای همین کار تشکیل شده است، نتیجه معلوم نیست.

سه شنبه نوزدهم دی ماه: صبح زود با نخست وزیر ملاقات کردم. مدتی راجع به وضع مجلسین و اینکه کابینه ایشان بهیچوجه طرفدار حقیقی ندارد و چه باید کرد، مذاکره بود. ایشان اظهار داشتند تا آخرین پایه امکان به مملکت خدمت می کنم و هر وقت هم نخواستند می روم در خانه ام می نشینم. ولی اوضاع دنیا بسیار بد شده است. تا عصر هم عده زیادی برای ملاقات آمدند.

چهارشنبه بیستم دی ماه: ساعت هشت صبح با آقای سردار فاخر ملاقاتی کرده مذاکرات زیادی نمودیم که نسبت به سپهبد رزم آرا نخست وزیر کمک کند و قبلاً هم با آقای نخست وزیر مذاکره کرده بودم. قرار شد آقای نخست وزیر هم دکتر طاهری را ببیند که موقع انتخابات ریاست مجلس شورا او هم رأی خودش را بدهد به سردار فاخر، و بطور کلی احتمال دارد سردار فاخر رئیس مجلس بشود. بعد آمدم منزل و ساعت ده برای اصفهان حرکت کرده هیچ جا توقف نکردیم. ساعت هفت و نیم بعد از ظهر آمدم اصفهان منزل تیمسار سرتیپ مقبلی فرمانده لشکر اصفهان، خیلی گرم گرفت. صبح هم به خیال اینکه من با طیاره خواهم آمد رفته بود میدان طیاره. بعد از صرف چای اظهار کرد منزل میرزا محمدعلی کازرونی میهمان هستیم با هم برویم. من هم با لباس سفر رفتم، تا تقریباً شصت نفری از آقایان و خانمها میهمان هستند. استاندار و رؤساء اداره جات همه هستند. در راه سرتیپ مقبلی اظهار داشت توده‌ای‌ها زیاد فعالیت می‌کنند و امروز دستگاه آنها کشف شد و آنوقت روزنامه (مردم) که به شاه فحش داده بود و سایر اعلامیه‌ها را نشان داد. شام هم منزل آقای کازرونی صرف شد. شروع به بازی (باکارا) کردند به خیال اینکه از من پولی ببرند ولی برعکس شد، من که اهل بازی نیستم چون برد با من شد اخلاقاً ماندم تا ساعت هفت و نیم. صبح آمدم منزل تیمسار و هیچ نخواستیم.

پنجشنبه بیست و یکم دی ماه: حرکت کرده آمدم تا در شهرضا آقای علیرضاخان کیان و فرماندار و رئیس شهربانی و عده‌ای در آنجا منتظرند، پیاده شدم چای خورده حرکت کرده آمدم در (آباد) بنزین گرفته واعظزاده را هم دیدم. بواسطه بدی راه در گردنه (کولی‌کش) زیاد معطل شدیم. غروب رسیدیم به (ده‌بید)، شب را در اداره بنزین کمپانی نفت توقف کردم. رئیس آنجا (یوسف‌زاده) خیلی پذیرائی کرد. هوا فوق‌العاده سرد بود تا بیست درجه زیر صفر بود که ما خوابیدیم.

جمعه بیست و دوم دی ماه: صبح ساعت هشت درجه [سرماي هوا] بیست [و] چهار درجه زیر صفر بود. ماشین‌ها تمام [یخ] بسته، زیر آنها آتش کردیم، تا ساعت دوازده ظهر موفق شدیم ماشینها را آماده سازیم^{۱۰۳}. با هزار زحمت ساعت هفت رسیدیم به (سعادت‌آباد). تمام راه را برف گرفته بود، با مشقت و صدمه فوق‌العاده آمدم نزدیک (بن‌مهدی). الیاس‌خان کشکولی و شریفی و مهدی جوانمردی و جوادخان آمدند

استقبال. نزدیک تخت جمشید هم ملک منصورخان، محمد حسین خان، غلامرضاخان و عده‌ای آمده بودند. آمدیم به شیراز ساعت نه رسیدیم.

شنبه بیست و سوم دی ماه: اول وقت حمامی رفتم، موقع مراجعت رفتم ستاد ارتش به ملاقات سرلشگر معتضدی، اظهار مه‌ری کرد و گفت چرا آمدی خبر ندادی تا من پیام؟ تعارفات معموله رد و بدل شد. بعد راجع به اوضاع عمومی و جنگ جهانی که چه باید بکنیم و اسلحه باید تقسیم شود [صحبت شد]. من اظهار کردم من که اسلحه نمی‌خواهم، چون محتاج نیستم، اگر کمونیست‌ها فشار بیاورند اسلحه بقدری که اول زن و بچه‌ها را بکشیم بعد هم خودمان را داریم. از آن گذشته در موقع آسایش و صلح باید شلاق حکومت نظامی را بخوریم، حالا هم برای چه و چه کسی کشتن برویم؟ ما اگر در مقابل وطن وظیفه داشته باشیم با چوب هم دفاع می‌کنیم. اظهار داشت عصبانی هستی. من عصر می‌آیم منزل. آمد. صحبت خیلی زیاد شد. آخر گفت: شما ناز می‌کنید. جواب دادم ابدأ ناز نمی‌کنم، هرکسی شرافت داشته باشد در مقابل مملکت یک وظیفه دارد آنهم خدمت است. ما نمی‌خواهیم با اسلحه جنگ کنیم. می‌خواهیم یک اسم تاریخی بگذاریم که بگویند بی اسلحه دفاع کردند و نابود شدند. بعد اظهار داشت تورنيس باش من زیر دستت کار می‌کنم. البته من ادب به خرج دادم. خلاصه حرف بهمین جا رسید و گفت فردا ملک منصور بیاید ستاد باهم صحبت کنیم. من و ملک منصور بهتر کار می‌کنیم. بعد رؤسا کشکولی آمدند. الیاس خان، احمدخان، جهانگیرخان [و] عبدالله خان. مذاکره زیاد شد، بالاخره قرار شد همه با هم متحداً کار کنیم و همه باهم باشیم. اسلحه هم اگر خواستیم بگیریم تحت نظر همدیگر و مشورت با هم باشیم. چون دولت در نظر دارد به قشقانی‌ها از همه کمتر اسلحه بدهد. از این قسمت همه عصبانی هستند.

یکشنبه بیست و چهارم دی ماه: ساعت هشت صبح آقای استاندار تشریف آورد. راجع به اوضاع طهران مذاکره شد و سؤال کردند. بعد اظهار کردم اوضاع دنیا بسیار بد است. در این شش سال آخر مأمورین دولت مخصوصاً قشونی‌ها نفاق زیادی بین اهالی کرده‌اند. سعی کنید بلکه اتحادی به مردم داده شود و الاً همه همدیگر را خواهند کشت. بعد هم عده زیادی از آقایان شهری و رؤساء دوانر دولتی آمدند دیدنی. عصر هم ملاقاتی با قونسول انگلیس کردم، او هم اظهار داشت که فردا اتاشه نظامی انگلیس (کلنل دن)

خواهد آمد. ملک منصور هم که سرلشکر معتضدی را ملاقات کرده بود اظهار داشته بود اتاشه نظامی انگلیس می آید و میهمان شماست. البته پذیرائی گرمی بکنید و ناصرخان هم گفت در فیروزآباد می مانم. قسمی بکنید بلکه برود به طرف (کارزین) این شخص را ملاقات کند. ملک منصور جواب داده بود اصلاً اینکه از طهران آمد برای ترتیب کار قیر کارزین آمده، ولی می گوید حالا که این شخص انگلیسی آمده بروم روزنامه نویس ها و دولتی ها برایم حرف درست می کنند. سرلشکر خیلی داد و فریاد کرده که محض رضای خدا این حرفها را بگذار کنار، برود و این شخص را هم ببیند. امروز است وقت خدمت که باید به مملکت بشود، همه باید متحد شویم اسلحه هر چه بخواهند می دهیم. ملک منصور گفته بود ناصر قبول نمی کند و می گوید دولتی ها را خوب می شناسم، من یک نفر ایرانی هستم و برای مملکت جنگ می کنم. از دولت هم اسلحه نمی خواهم. خیلی عصبانی شده بود و التماس کرده بود که هر چه می خواهید و می گویند حاضریم، تویک کاری بکن ناصر حاضر شود که با ما همکاری کند. می دانم خدمت می کند ولی باهم باشیم. شب آقای حیات داودی آمد صحبت زیاد کرد که باید همه متحد باشیم و از مهمات قشون استفاده کنیم و برای مملکت خدمت کنیم و معتضدی هم مأمور خوبی است و شاید هم با او همکاری کنید، تمام حکومت های نظامی را برمی دارد. من جواب دادم همه اینها درست است ولی من نمی توانم با اینها، باهم کار بکنیم. تنها حاضریم، محتاج اظهار کسی نیست. (بعد حیات داودی اظهار کرد: انگلیسیها با شما دشمنی سابق را ندارند، اما یک موضوع هست و آن این است که در این چند سال اخیر یعنی از سی سال به اینطرف انگلیسیها عادت کرده اند هر چه بگویند ایرانی ها از شاه و وزیر اطاعت کنند. ولی شما این قسم نیستید هر چه صلاح خودتان است می کنید و به حرفشان گوش نمی دهید. من جواب دادم انگلیسیها باید بدانند من ایرانی هستم و هر چه مصلحت مملکت باشد آنرا می کنم و نوکر نبوده ایم و نخواهیم شد. حالا هم که گاهی بدبختانه همدیگر را ملاقات می کنیم، علت، مخالفت هست با کمونیست ها و الا حتی حاضر به صحبت با آنها هم نبودم. خلاصه حیات داودی اظهار کرد خواهش می کنم با سرلشکر معتضدی همکاری کنید هر چه بگویند می کنند). بعد خواهش کرد که باقی مذاکرات بماند برای بعد. درضمن تصور می کنم اینکه می گفت: شما به حرف کسی گوش نمی دهید یکی کار معتضدی بود که انگلیسیها او را می خواهند و ما مخالفت می نمایم^{۱۵}. با همه این تفصیلات برای من هیچ فرق نمی کند هر چه سیاست مملکت

اقتضا کردم می‌کنم، انگلیس و غیره را اهمیت نمی‌دهم.

دوشنبه بیست و پنجم دی ماه: صبح زود به اتفاق محمد حسین خان و غلامرضاخان ایلخان برای فیروزآباد حرکت کردیم. ظهر آمدیم به فیروزآباد. یک سواری فوراً فرستادم به گرمسیر اطلاع دهد. عصر هم مشغول کارهای شخصی بودم. خبر تازه هم نبود.

سه‌شنبه بیست و ششم دی ماه: ظهر ملک منصورخان از شیراز آمد تا با سرلشکر معتضدی [ملاقات کند. چون] دومرتبه ایشان را خواسته و ثانیاً خواهش زیاد که به ناصرخان بگو دلخور نباشد هر چه بگوید می‌کنم. امروز صحبت این حرفها نیست و از همان صحبت‌های سابق. دستور دادم حرکت کرد برای (تنگ دهن) که فردا صبح خودم [هم] با ماشین بروم.

چهارشنبه بیست و هفتم دی ماه: صبح هوا ابر و مستعد باران است، سوار ماشین شده رفتم منزل محمد حسین خان با هم حرکت کرده آمدیم به (تنگ دهن) باران هم کمی می‌آید تا آنجائی که ماشین می‌آید اسبها را نگاه داشته بودند، محمد حسین خان و شریفی برگشتند. من و ملک منصورخان و غلامرضاخان آمدیم (آب دیزی). ابر متفرق شد ولی باد نسبتاً سردی شروع شد. بعد از ظهر هم آمدیم به (شلدان) نا آقای سید عباس بحرینی مالک همین نقطه برای پذیرائی از قیر آمده است. شب هم نزدیک (کنارهای بزرگ) توقف کردیم.

پنجشنبه بیست و هشتم دی ماه: صبح زود حرکت کرده ناهار آمدیم داخل باغ قیر صرف شد و دو و نیم بعد از ظهر حرکت کرده آمدیم به (آب سکو)، شب هم آنجا بودیم. عده زیادی از اهالی ایلات و دهات آمدند دیدنی. رادیو اطلاع داد که پیشنهاد جامعه ملل را که به دولتین آمریکا و چین برای آتش بس [ارائه شده بود]، چین کمونیست رد کرد.

جمعه بیست و نهم دی ماه: حرکت کرده در راه عده زیادی از اهل ایلات و بلوکات آمدند، رفتیم به (کوه دشت اعلا) شکار، اسب من را زمین زد و پایم زخم شد، ناهار آمدیم سرگدار^{۱۰۶} دشت اعلا. ناهار صرف کردیم آقای سرگرد نامور رئیس انتظامات یا حکومت نظامی [ایل] عمه آمد به استقبال. اتومبیل جیب هم آمد از آنجا با ماشین آمدیم به (تخته) خانه ملک منصورخان، سوارها هم بعد آمدند. امروز رادیو

۱۰۵. اصل - و شما مخالفت می‌نمایند.

۱۰۶. گدار - گودی نه دره - عمید - ص ۱۶۷۶.